

ممالک اسکاندیناوی

چگونه می توان میزبان خوبی بود

نوشته کارولین سوئت لند

جامعه مهاجر را به مثابه اقلیتی قومی، فرهنگ ایشان را فرهنگ یک اقلیت و زبانشان را زبان یک اقلیت تعریف می کنند. بدین جهت نهادهایی ویژه مهاجران ایجاد کردند از قبیل مؤسساتی مربوط به مسکن، ادارات اشتغال جداگانه و باشگاههای جدا برای جوانان، و به سازمانهای مهاجران و نیز کلاسهای مخصوص زبان مادری و دوره های مربوط به دو فرهنگ کمک مالی کردند. پراساس سیاستی که به «کثرت گرایی فرهنگی» موسوم شده است، تمایز قومی نه فقط تأیید که تشویق نیز شده است.

نتیجه این تمایز چه بوده است؟

به مجرد این که فرد مهاجر شرایط لازم را احراز کند، در بخشهای قدیمی مرکز شهرهای اسکاندیناوی یا، آن چه که اخیراً شروع شده، در نواحی مسکونی جدیدی در حومه شهرها مسکن در اختیار او قرار می گیرد. این نواحی مسکونی منحصرأ جهت مهاجران ساخته نشده و بدیشان محدود نمی شود ولی چون که برای تهیه مسکن به مؤسسات مسئول مراجعه می کنند و به وسیله آنها به نواحی خاصی هدایت می شوند عملاً درصد بالایی از خانواده های مهاجر در این قبیل واحدهای مسکونی متمرکز می شوند. مواردی که حتی ۸۵ درصد واحدها تحت سکونت خانواده های مهاجر درآمده باشد و ۱۵ درصد بقیه هم که به خانواده های اسکاندیناوی داده شده شامل تعدادی دختران اسکاندیناویایی باشند که به ازدواج مهاجران درآمده اند غیر معمول نیست.

جمله «به مجرد این که فرد مهاجر شرایط لازم را احراز کند» مستلزم توضیحی است. برای مثال، در برور قانون عجیبی وجود دارد که به موجب آن مهاجر تا زمانی که فاقد واحد مسکونی خانوادگی است نمی تواند همسرش را به برور بیاورد، و تا وقتی که همسرش با او نباشد حائز شرایط داشتن مسکن خانوادگی نمی شود!

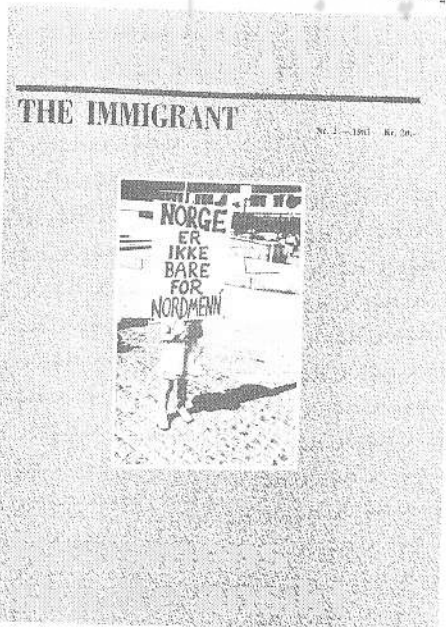
دفاتر اشتغال جداگانه برای مهاجران به غربال

یک نفر مهاجر پیشنهاد کرد بدو گفته شد: «شما نه! شما که مهاجری موفق هستید»

ممنوعیت مهاجرت از جهان سوم و ورود همسران و کودکان وضع را دستخوش تغییر کرد. کارگر مردی که تصور می رفت چون تنها است پس از رفع نیاز مآلاً به وطن خویش مراجعت خواهد کرد مرد عبالواری شده بود که ظاهراً در آنجا ماندنی بود. این امر نه تنها وضع را به نحوی ساختاری در ممالک اسکاندیناوی عوض کرد، بلکه نگرش نسبت به مهاجران را نیز تغییر داد.

از نقطه نظر ساختاری، ممالک اسکاندیناوی

روی جلد فصلنامه ای که مجمع مهاجران در اوسلو، نروژ، تحت عنوان مهاجر به دو زبان انگلیسی و نروژی منتشر می کند، بر پوستری که این دختر کوچک در دست دارد نوشته است: «نروژ تنها مال نروژیها نیست».



مهاجران چگونه خود را با زندگی در ممالک اسکاندیناوی انطباق می دهند؟ برای این که مسئله انطباقی را که مهاجران با آن روبرویند درک کنیم بهتر است سؤال را معکوس کنیم و پرسیم: مردم کشورهای اسکاندیناوی چگونه خود را با حضور مهاجران منطبق می کنند؟

در ذهن مردم کشورهای اسکاندیناوی کارگران مهاجر معمولاً به جهان سوم تعلق دارند، و حال آن که تعداد کارگران مهاجری که از ممالک اسکاندیناوی دیگر، اروپا و امریکای شمالی به آنجا می آیند به مراتب بیشتر است. طی دوران شکوفایی اقتصادی اروپا در دهه ۷۰-۱۹۶۰ سیاست درهای باز دولتها با کمک برنامه های استخدام نیروی کار توسط کارفرمایان خصوصی، کارگران مهاجر جهان سوم را فعالانه به آمدن به ممالک اسکاندیناوی دعوت می کردند. بسیاری از کارگران از هندوستان، پاکستان و بنگلادش آمدند، که گروه پاکستانی اکنون از همه بیشتر است (حدود ۷۵۰۰ نفر).

همان گونه که هنگام نیاز کارگر استخدام شد، زمانی که نیاز رفع شد ورود آن نیز متوقف شد. نروژ آخرین کشور اسکاندیناوی بود که مهاجرت را متوقف کرد (در ۱۹۷۵)، ولی این کار را با امتیازاتی همراه ساخت که جریان آزاد نیروی کار را در درون ممالک اسکاندیناوی ممکن می ساخت و بعضی اولویتهای خاص را نیز برای مهاجران امریکای شمالی حفظ می کرد.

بدین ترتیب، تا حدود پنج سال پیش، مهاجر جهان سوم عاملی اقتصادی به شمار می آمد ولی حالیه به صورت عاملی قومی درآمده است. در نظر مقامات رسمی و عامه مردم، وی که از جهان سوم آمده و هنوز نیز بدان تعلق دارد «مشکل جهان سود» است، و از نظری، باید هم به همین روال باقی بماند. از مهاجری هندی که هم اکنون در سمت روانشناس یکی از مدارس مشغول به کار است درخواست شد که برای یک برنامه رادیویی تعدادی مهاجر فراهم آورد (ایستگاه رادیو متعلق به دولت بود و تحت نظارت دولت هم اداره می شد). هنگامی که وی خود را به عنوان



هدف از کثرت‌گرایی فرهنگی هرچه بوده به هر حال مبتنی بر نوعی تمایز است و مهاجران را بر اساس اقلیتی قومی تعریف می‌کند. و در ضمن این که اقلیت فرهنگی چیست از جانب کشور میزبان تعیین می‌شود.

امروزه بشر به طور کلی مهاجر است. اگر هنگام ورود به یک کشور صنعتی با جمعیت سفیدپوست به منزله عضوی از یک اقلیت قلمداد می‌شود بدین علت است که هر چسبی قومی به او زده شده است. در کشور میزبان خاصی بخشی از اقلیتی بودن چیزی است و برخورد کردن با چنین شخصی به عنوان عضوی از یک اقلیت چیزی دیگر و حاکی از وجود تعصبات قومی و نژادی است. مهاجری که از جهان سوم آمده است، و غالباً دارای پیشینه استعماری است، دیگر به خود به صورتی که به وی آموخته بودند نمی‌نگرد و دنیای صنعتی سفیدپوستان و الگوهای ایشان معیاری برای او نیست. الگوهای او در حال تغییر است ولی متأسفانه طراحان الگوهای قبلی ظاهراً به این تغییر توجهی ندارند.

در قیاس با کسی که پا از وطن خویش بیرون نگذاشته است، مهاجر آدمی بسیار انعطاف‌پذیر و سازگار است. باید هم چنین باشد. به خاطر صیانت نفس خویش ناچار باید پیچ و خمهای فرهنگ، زبان، مالیات پسر درآمد و سیستم تأمین اجتماعی ملل دیگر را فراگیرد. مشکل انطباق به مهاجر محدود نمی‌شود، و هرگز هم نمی‌شده است.

کارولین سوئت‌لند، مردم‌شناس نروژی، در زمینه مسائل مهاجرت تخصص دارد. وی مؤلف چندین پررسی و مقاله از جمله «روح در تبعید» (یونسکو، ۱۹۷۸) و «کارگران مهاجر زبان و فرهنگ: الگوهای زبان‌شناسی قومی» (یونسکو، ۱۹۸۱) است.

دختران مهاجر در نروژ. اولین نشانه‌های انطباق با فرهنگی که به زودی با فرهنگ خودشان به مقابله خواهد پرداخت؟

مقامات دولتی و محلی پیشنهادهایی را مطرح می‌کنند که سال به سال دستخوش تغییر می‌شوند. برای کلاسهای اول تا نهم نظامی دو زبانه، دو فرهنگه و دارای دو آموزگار دایر می‌شود. دو سال بعد این نظام به کلاسهای اول و دوم محدود می‌شود. مجموعه‌ای از تغییرات و پیشنهادهای جدیدی که بعداً کان‌لم‌یکن اعلام شد پسر مهاجری را، که خود در کلاسهای دو فرهنگه آموزگار است، بر آن داشت که چنین بگوید: «ما خواستار آن هستیم که آزمایشگری در زمینه تدریس کودکان مهاجر خاتمه یابد.» گفته او بیانگر نظر همه والدین مهاجر بود.

به هر حال، هدف ظاهر همان است که بود: آموزش کودکان مهاجر به نحوی که با کودکان بومی از شرایطی برابر برخوردار باشند و پس از ترک مدرسه بتوانند با ایشان به رقابتی سالم بپردازند. البته، برای رقابت با کودک اسکاندیناوی، کودک مهاجر باید با سه زبان آشنایی داشته باشد. حتی یک نفر سوئدی یا دانمارکی یا نروژی نیز برای این که بتواند شغلی نسبتاً آبرومند پیدا کند باید علاوه بر زبان مادری با انگلیسی نیز آشنایی داشته باشد. آموزش زبان کشوری که در آن زندگی و کار می‌کند به تنهایی برای کودک مهاجر کافی نیست چرا که این زبان هم بخودی خود زبان یک اقلیت به شمار می‌آید. حتی می‌توان چنین استدلال کرد که بهتر است علاوه بر حداقل موردنیاز جملات در زبان کشور میزبان، مهاجر در زبان انگلیسی مهارت کافی کسب کند.

کردن و نظارت بیشتر امکانات اشتغال مجدد، اولویتهای شغلی و برنامه‌های آموزش حرفه‌ای می‌انجامد. مهاجرانی که در دکلهای نفتی دریای شمال کار می‌کنند مورد ویژه‌ای هستند. چون دکلهای را به عنوان «کشتی» طبقه‌بندی کرده‌اند در قلمرو قوانین کارگری مربوط به داخل کشور قرار نمی‌گیرند. اسپانیولیهایی که در این دکلهای کار می‌کنند غالباً در روتردام استخدام می‌شوند، به وسیله کشتی مستقیماً به دکلهای برده می‌شوند و هرگز قدم بر خاک نروژ نمی‌گذارند. در نتیجه این کارگران در ارقام مربوط به آمار نیروی کار نروژ به حساب نمی‌آیند.

کمک مالی دولت به سازمانهای متعلق به مهاجران به از بین رفتن سیستم سازمان واحدی که مدت زمانی جبهه‌ای واحد جهت دفاع از منافع مهاجران بود منجر شد. مثلاً در نروژ، کثرت کمکها به ایجاد بیستوشش سازمان متمایز و هجرا از مهاجران هندی که از دولت کمک دریافت می‌کنند منتهی شده است و حال آن که کل جمعیت این مهاجران کمی بیش از هزار نفر است. باشگاههای قومی ویژه جوانان نیز از دولت کمک دریافت می‌کنند.

سیاست کثرت‌گرایی فرهنگی ممکن است این توهم را به وجود بیاورد که کلیه فرهنگهای می‌توانند در کشورهای اسکاندیناوی براساس اصل مساوات و برابری شکوفا شوند. ولی آیا این امر در مورد مدارس صادق است؟ بحث مربوط به موافقت و مخالفت با تدریس زبان مادری در مدارس هنوز به نتیجه‌ای نرسیده است. سازمانهای متعلق به مهاجران، بدون استثنا، خواستار تدریس زبان مادری اند. والدین مهاجر خواستار کسب مهارت در زبان کشور میزبان هستند.